

چاه نیمه در راه خلافت *

دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

استاد تاریخ دانشگاه تهران

اندرین اندیشه بودم کز کنار نهر بست
بانگ آب هیرمند آمد به گوشم ناگهان
مَرکبان آب دیدم سرزده بر روی آب
پالهنگ هر یکی پیچیده بر کوه گران
فرخی سیستانی

چکیده:

سیستان خاستگاه یعقوب لیث صفاری، این پایه گذار استقلال ایران، در زمان یعقوب و قبل و بعد از او برای مدت‌ها از شکوه و عظمت والایی برخوردار بوده، به اعتبار غلّه ایران معروف گردیده است. اما در حال حاضر با توجه به شوری خاک و زه آبی منطقه و همچنین طغیان و خشکسالی هیرمند، بخش زیادی از موقعیت اقتصادی خویش را از دست داده است. در این مقاله ضمن بررسی علل و زمینه های اوج و افول سیستان، دریانیم که شیب ناچیز زمین در سیستان با توجه به طغیانهای هیرمند و به همراه آوردن آبرفت‌های سیلابی باعث عدم خروج زه آبی از منطقه شده و در نهایت شوری خاک و عدم بازدهی آن را در پی داشته است. به نظر می رسد که به جای سرمایه گذاری بیشتر بر روی چاه نیمه و یا پمپاژ آب به زاهدان و غیره با حفز یک تونل ۱۷۰ کیلومتری هیرمند سیستان را به دشت خبیص در شرق استان کرمان متصل کنیم، تا هم سیستان را از شر سیلابها و زه آبها و شوری خاک نجات داده و نهایتاً به توسعه برسانیم و هم بیابانهای شهدد و خبیص را آباد نموده و به جای زاهدان مرتفع و خشک، آنجا را جمعیت پذیر نماییم.

در ادامه بحث، به بررسی زندگی یعقوب لیث و مناسبات او با دستگاه خلافت عباسی و اوج و حیض های این مناسبات پرداخته شده است.

مقدمه:

توفیقی حاصل شد و در آذرماه ۱۳۷۵ / ۱۹۹۶ م. دیدار سیستان و بلوچستان - سرزمین

* مقاله ای است که برای مقدمه چاپ آینده کتاب « یعقوب لیث » نوشته شده است.

خاستگاه یعقوب لیث - و زیارت کوه خواجه دست داد. این دیدار برای نگارنده از دو جهت ارزش داشت:

- نخست آنکه متوجه شدم، همه مطالبی که سی سال قبل در باب سوزمین سیستان و هیرمند و دریاچه هامون نوشته ام، با واقعیت همراه است. (۱)

- دوم آنکه بیشتر مصر و مصم شدم که پیشنهاد چندسال قبل خود را که در کنگره کرمانشناسی مطرح کرده بودم در کنگره سیستان و بلوچستان شناسی نیز مطرح کنم و آن تقاضای ایجاد یک راه ارتباطی مستقیم میان زابل و خبیص کرمان (= شهداد) است، که بیش از سیصد کیلومتر طول ندارد، ولی ارتباط فعلی میان سیستان و غرب و جنوب ایران - کرمان و فارس را - اقل سیصد کیلومتر کوتاهتر می کند. (۲) و این نکته ای است که از جهت اقتصاد یک کشور و ایجاد کار، و همبستگی میان دو ناحیه بزرگ، و هم از جهت تأمین اجتماعی استان سیستان و بلوچستان که در یکی از حساس ترین نقاط ایران، و در فاصله چند کیلومتری مرز افغانستان و پاکستان واقع است، بسیار اهمیت دارد.

طبق معمول، اهل اطلاع و مسئولان دو استان کرمان و سیستان و بلوچستان همیشه اظهار می دارند که ایجاد این راه ارتباطی، جوابگوی مخارج آن نیست و به عبارت ساده تر «بُرد اقتصادی» ندارد، چه بیابانی سخت بی آب و آبدی است، و کوشش اقتصادی آن کم است و به قول قدیمی ها «روغن در ریگ ریختن» است.

باید گفت که در قاموس مملکت داری امروز دنیا، نه آنست که «همه راهها به رم ختم شود»، و نه آنکه هر راه که جنبه اقتصادی آنی داشته باشد باید روی آن کار کرد.

مشکلات طبیعی بر سر راهها نیز امروز دیگر مطرح نیست. وقتی زیر دریای مانش کانال زده می شود و وقتی زیر کوههای سفید (= مون بلان) تونل ۳۶ کیلومتری ایجاد می شود، (۳) همه اینها برای اثر اقتصادی آنی نیست، گو اینکه راه، وقتی ایجاد شود، آبدی را هم آنآ همراه خود می برد (= یعنی می آورد).

علاوه بر اینها، این راه هزار سال پیش هم مورد استفاده عبور و مرور بوده و تاریخی ترین عبور از آن راه، گذر عمرولیث صفاری از همین بیابان است. اینک به بررسی اجمالی یعقوب لیث و سرگذشت تاریخی وی می پردازیم آنگاه به چاه نیمه و هیرمند در سیستان بازگشته و به ارائه دیدگاههای خود در این زمینه خواهیم پرداخت.

یعقوب لیث سلسله جنبان صفاریان:

هیچکس متوجه اهمیت مقام عمرولیث در پیروزیهای برادر بزرگش یعقوب نیست، از دلائل نکبت آخر کار یعقوب یکی هم اختلافی بود که میان دو برادر افتاده بود، و علت آن چندان روشن نیست. ممکن است اندکی آن را به اختلافات مالی فیما بین

تعبیر کرد - و اگر چنین باشد می شود آن را به نحوه مصادره اموال محکومین در جنگهای فارس و کرمان مربوط دانست. ^(۴) دلیل دیگر هم می توان اقامه کرد و آن مربوط به مناسبات میان خلیفه و یعقوب است. احتمال دارد که عمرو لیث با توجه به سنجش و ارزیابی نیروهای خود و برآورد قدرت مادی و معنوی خلیفه، در جنگ با خلیفه تردید داشته، و به همین سبب وقتی یعقوب به خوزستان آمد و مصمم به جنگ شد، عمرو از برادر قهر کرد و به سیستان بازگشت، و احتمالاً باید در همین سفر باشد که پسرش را هم از دست داده است.

منتهی بعد از شکست یعقوب در دیرالعاقول و شنیدن خبر بیماری او، عرق پیوند و برادری عمرو، امکان داده و وادارش کرده که از سیستان به خوزستان بیاید و البته در روزهای آخر عمر یعقوب به بالین برادر رسیده است.

ناگفته نباید گذاشت که ملوک سیستان، عموماً خود را از اولاد یعقوب، و یا لااقل از بقایای خاندان صفاری می دانستند. و وزیری که خود مدتی در سیستان و بلوچستان بوده و تاریخی برای بلوچستان نوشته، اشاره می کند که اجداد ملوک سیستان خود را صفاری می دانستند خصوصاً ملک شمس الدین که خود را عرب می پنداشت. ^(۵)

بیشتر روایات ما گویا ازین است که یعقوب لیث هرگز ازدواج نکرده، و تنها یک روایت در وقیات الاعیان هست که می گوید: یعقوب لیث با دختری از خانواده عرب مقیم سیستان ازدواج کرده بوده است و پس از آن که یعقوب درگذشت، برادرش عمرو، همسر او را به زنی گرفت، آن زن درگذشت و فرزندی از او باقی نماند، (آیا مقصود فرزند از یعقوب است یا از عمرو؟) و آن زن هزار و هفتصد جاریه (= کنیزک) داشته است. یک کنیه ابویوسف نیز برای یعقوب داریم که همان ابن خلکان بدان اشاره می کند، اما چنانکه می دانیم، چنین کنیه هایی گاهی طرداً للباب و بدون اثبات فرزند داده می شده است، و بعضی از کسان که لقب ابویوسف داشته اند به علت زیبایی آنان بوده است. ^(۶)

دولتشاه سمرقندی داستان ساختن رباعی توسط کودک را برای اولین بار « غلطان غلطان همی رود تالب گو » به پسر کوچک یعقوب لیث استناد می دهد. ^(۷) که ظاهراً اشتباه است و چنانکه می دانیم این نسبت را شمس قیس رازی به رودکی می دهد و آن نیز هنگام عبور از یکی از کوچه های غزنین ^(۸) که بازی کودکان را تماشا می کرد و

کودکی این مصرع را به زبان آورد، و رودکی از آن پس به گفتن رباعی بدین وزن پرداخت. (۸)

اگر بخواهیم محملی برای روایت وزیری پیدا کنیم همین می شود که خانواده های بزرگی از عرب در سیستان بوده اند و این برای ما مسلم است و آنجا که مؤلف تاریخ سیستان از «اول نعصب میان فریقین» یاد می کند، و سپس از «اول تعصب سَمک و صدق»^(۹) سخن به میان می آورد همان اختلاف میان قبایل عرب است. بنابراین، اگر دختری از قبایل عرب همسر یعقوب شده و بچه هم نیاورده، و بعد زن عمرولیت شده می تواند بعضی از اعضای خانواده بی انتهای ملوک سیستان منسوب به این خانواده باشند و نسبت عربی را به خود ببندند.^(۱۰) هر چند بسیاری از نسبت های صدر اسلام ایرانیان نسبت «ولائی» است.

یعقوب و استراژیهای سیاسی و نظامی او:

راز نوفیق یعقوب در نیروی کارآمد نظامی اوست که لابد از قبایل سیستانی و بلوچی توأمان بوده است، و در مورد ایجاد این نظام دقیق، چنانکه در تاریخ آمده و خواننده ایم عمرو نایب مالاکلام داشته است.

انتظام سپاهی که یعقوب لیث فراهم کرده بود، در طول تاریخ کم نظیر است. هر سرباز می بایست تمام وسایل نظامی را داشته باشد و روز دریافت حقوق آن را ارائه دهد و اگر چیزی کم داشت از حقوق او کسر می شد، و درین مورد هیچ استثنائی نبود.^(۱۱) هر سه ماه یک بار شخصاً در مراسم پرداخت شرکت می کرد متادای نام یکایک سربازان را می خواند، و نفر اولی که اسمش خوانده می شد: عمرو بن اللیث برادر یعقوب بود، او اسب خود را با تمام زین و یراقش به عارض لشکر نشان می داد، و آن وقت سیصد درهم به اسم عمرو حواله می شد، و او پولی را که در صرّه ای نهاده شده بود می گرفت و سپس می گفت:

الحمد لله الذی رفقنی لطاعة امیرالمومنین که لیاقت دریافت روزی از دست او یافته ام. بعد آن را در خورجین اسب خود می نهاد و می رفت.

مقصود این است که حتی برادرش با سربازان عادی در مقام نظامی تفاوتی نداشت.

البته بعد از آن عمرو بود که بقیه سپاهیان و ترتیب انتظام آنها را رسیدگی می کرد.

اشتباه یعقوب - و لابد عمرو هم - یکی این بود که این سپاه بیابانی را - که بیشتر وسایل حرکت و باربری آن شتر بوده است به جنگ مازندران و گرگان برد.* از سبب این که یعقوب در ۲۶۰هـ/ ۸۷۳م. بعد از تسخیر نیشابور به گرگان لشکر کشیده و این یکی از سنگین ترین لشکرکشی های اوست که به روایت ابن خلکان هر روز چارپایان یعقوب لیث هزار قفیز جو می خورده اند. و بر طبق حسابی که من کرده ام روزانه حداقل ده هزار من جو مصرف می شده است.^(۱۲) و از همین رقم می توان میزان تعداد سواران سپاه یعقوب و سایر دواب را محاسبه کرد.

لشکرکشی یعقوب به گرگان و مازندران یکی از اشتباهات نظامی او بود که از وضع طبیعی آن ولایت آگاهی نداشت. از اتفاقات ناگواری که در همان ایام رخ داد، وقوع یک زلزله عظیم در ولایت گرگان است، و سه روز این زلزله ادامه داشت و شهر و اطراف می لرزید و مطمئناً این حادثه در روحیه لشکر یعقوب، و هم در تدارکات نظامی او بسیار مؤثر بوده است و بسا که یک قسمت از چهل هزار تن سپاه او که درین لشکرکشی از میان رفته اند بعضی در همین زلزله آسیب دیده یا مدفون شده باشند. اشتباه دیگر یعقوب در میزان ارزیابی قدرت خود با نیروی خلیفه، و هم چنین تغییرات و تبدیلاتی بود که ناچار بود در محیط سیاسی ایران، خصوصاً بعد از تسخیر گرگان و مازندران، در سیاست قبلی خود بدهد هر چند که تحولات و تبدلات سیاسی بغداد هم طبعاً در طی سالهای قدرت یعقوب، او را مجبور می کرده است که در بسیاری از برنامه های خود تجدید نظر کند. اشتباه محاسبه، همیشه موجب گمراهی است.

سیستان خاستگاه یعقوب:

یعقوب از کجا برخاسته بود؟ از سیستان، سرزمینی که حیات آن وابسته به رودخانه هیرمند است. رودخانه ای که هر چند گاهی از زاینده رود بیشتر آب دارد، اما گاهی هم مثل زاینده رود به کلی خشک می شود.

میزان نفرات و لشکری که او می توانست تهیه کند و آذوقه برساند در سیستان البته محدود است. چشم انتظار از همکاری و کمک مردم ولایات دیگر اگر یک دکتترین

هدف مشترک نباشد معمولاً آنقدرها نتیجه بخش نیست حداکثر در محدوده غارت ها و سوء استفاده از پیروزیها و بالاخره « غنی الحرب » شدن مایه می گیرد .

میزان برخاست آبادانیهای هیرمند که اغلب منحصر به غلات است برای اداره یک لشکر بزرگ با نفرات مجهز که بتواند تا کابل و بلخ و گرگان و ساری و ری و کرمان و فارس و اهواز و جندی شاپور و بالاخره دیرالعاقول بعد از پیش برود هرگز کافی نبوده است . مضافاً بر اینکه وقتی قرار باشد مردم سیستان حاضر یراق برای جنگیدن طی بیست سی سال مداوم باشند کشاورزی و آبادانی طبعاً نکث می پذیرد و درآمدها پایین می آید .

غارت از سرزمین های دیگر و خروارخروار پول طلا و نقره و مسینه و البسه ابریشمی و سایر چیزها آوردن هم ، بر خلاف ظاهر فریبنده آن ، هرگز کمک به یک اقتصاد پویا نمی کند این پول ها تنها تورم را می افزایش دهد جمعیت های بیکاره را به خود جذب می کند مشکلی که در غزنه ، فتوحات سومنات برای سلطان محمود و پسرش مسعود پیش آورد ، و اشکالی که فتوحات نادری در هند ، برای خراسان و کلات پیش آورد و منجر به جدا شدن احمد شاه افغانی سردار نادر و بالاخره استقلال افغانستان شد . کنیز و غلام های چرکسی و گرجی که همراه پادشاهان فاتح صفوی به قزوین و اصفهان سرازیر شدند . جز شلوع کردن حمامهای اصفهان حاصلی برای صفویه نداشته اند . (۱۳)

کار یعقوب هم فی المثل در غارت فارس ، که « سی روز ، هر روز پانصد استر و پانصد اشتر از بامداد تا شبانگاه ، از آنجا همی درهم و دینار و فرش و دیبا و سلاح قیمتی و اوانی سیمین و زرین برگرفتند » و به سیستان آوردند نتیجه اش را می شود مقایسه کرد با کاری که سربازان محمود افغان در اصفهان کردند که همان روز اول فتح اصفهان معادل یکصد هزار تومان عاید محمود شد . (۱۴) و همه این پولها و پولهایی را که از انگلیسیها و هلندیها مصادره کرد همه را در واقع آتش زد ، یعنی « این پولها را محمود در سه نوبت به قندهار فرستاد : نخست همراه نورمحمد : بار دوم همراه آقاموسی و دفعه سوم با محمد نشان» (۱۵) و این هیچ تفاوتی ندارد با غارت دلارهای بانک های کویت توسط صدام ، وقتی پول زیاد شد و کالایی در برابر نبود ، جز گرانی نتیجه ندارد ، و درست مثل این است که خود یعقوب به قول امروز با اسکناس چاپ

زده باشد .

کار یعقوب لیث در مقیاس تاریخ ایران البته بسیار بزرگ و پراهمیت است اما در مورد سیستان و سرزمین خود یعقوب ، متأسفانه نتیجه قابل توجیه نیست .

هیرمند و اهمیت ویژه اقتصادی آن در سیستان :

آبادانی سیستان موقوف به اداره هیرمند است ، و آن به قول صاحب تاریخ سیستان ، منحصر می شود به سه سد یا به تعبیر تاریخ سیستان : « شرایط آبادانی سیستان بر سه بند بستن نهاده آمد : بستن بند آب ، بستن بند ریگ ، و بستن بند مفسدان»^(۱۶) و متأسفانه در ایام یعقوب این هر سه بند ، باز شده بوده است .

هیرمند که رود ارغنداب نیز به آن می رسد سالیانه بیش از دو هزار میلیون متر مکعب آب گل آلود به دشتهای سیستان و جنوب غربی افغانستان می ریزد ، و نزدیک مرز ایران به دو شاخه می شود شاخهٔ پریان که مرز را به طرف شمال غربی تشکیل می دهد و دو طرف آن ایران و افغانستان کشت و زرع می کنند ، و قسمت دیگر که تقریباً $\frac{1}{3}$ آب آن است ، قسمتهای حوالی زابل فعلی را مشروب می کند و سپس به دریاچه هامون می ریزد ، و این قسمت که من در سر مرز دیدم ، خودش یک زاینده رود کوچک است.^(۱۷) این شاخه اطراف زابل و شهرک ها و روستاها را مشروب می کند و کانال های شیردل و گلمیر از پریان جدا می شود و در ایران کشت و زرع می شود ، و بخش ایرانی آن از روستای « ادیمی » گذشته به هامون می ریزد و دریاچه ای کم عمق تشکیل می دهد که بعضی اوقات سطح آن از پانصد هزار هکتار بیشتر است .

شیب رودخانه هیرمند خصوصاً در قسمت ایران بسیار کم و یک به پنج هزار است و در حدود هامون تنها ۴۹۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد .^(۱۸) بنابراین اولین اشکالی که پیش می آید ، این است که چگونه باید از این آب استفاده کرد که زمین ها شور نشود و محصول به بار آید .

سالهاست که دولت ایران در فکر استفاده بهینه از آب هیرمند هست ، ولی عوامل طبیعی بسیاری از طرح ها را ناکام می کند ، نهرهایی را که می کنند با صد و بیست روزه از ریگ پر می کند ، آب دریاچه خیلی زود بخار می شود ، و ذخیره آن کم است ماهی های گیاه خوار که به تازگی در دریاچه انداخته اند ، جوانه های جلبک را در همان

لحظه رویش می خورد بالنتیجه جلبک ها که خوراک اصلی گاوهای سیستانی بوده اند دارند از میان می روند و کم می شوند. (۱۹) این باد سیستان بدبلائی است. خاک کشت را می برد ، آب دریاچه را موج می کند و بعد بخار می کند زمین را شور می کند به صورت باتلاقی که گاهی آدم و حتی شتر در آن دفن می شود. از قدیم می گفتند: در سیستان شن ها راه می روند .

مردم سیستان از هزاران سال پیش با امکانات محدودی که داشته اند بر این رودخانه سد می بستند و همیشه سدها را سیل می برده است. اصلاً نام رودخانه در اوستا به صورت هتومنت یاد شده که معنی آن « دارای بند و سد » است و این نشان از شبکه آبیاری باستان دارد. همین کلمه در فارسی نو، هلمند و هیرمند شده است. (۲۰) ولی حقیقت اینست که در دشت سیستان، هیرمند سدشکن است و هرگز سد و بند به خود نمی گیرد به دلیلی که خواهیم گفت .

همانطور که عرض کردم رود هیرمند یک زاینده رود ، منتهی طولانی است . یک رقم آمار مهندسی کشاورزی می گوید دبی متوسط آب زاینده رود در پل خواجه ۲۳/۵ متر مکعب در ثانیه است و وزیر کشاورزی احمد حسین عدل معدل آب بندکوهک را ۴۰ لیتر یعنی سه سنگ آب ، به حساب قداما ، برآورد کرده بود در حالی که بعضی اوقات همان رودخانه ۳۵۰۰ سنگ آب داشته است . بند سوم سیستان که سدی انحرافی است در کانالهای شیب آب و پشت آب هر ثانیه ۳۰ متر مکعب آب را از این در کانال عبور می دهد .

البته این حداقل حسابهاست وگرنه رودخانه ای مثل هیرمند که بیش از هزار کیلومتر راه می پیماید تا از کوههای کابل به سیستان می رسد ، میزان متوسط آب گذر سالانه آن در محل تلاقی هیرمند و ارغنداب نزدیک بُست همانجا که فرخی سیستانی هزار سال پیش غرش رودخانه را شنیده است سالیانه برابر ۱۱۶۰۰ میلیون متر مکعب آب برآورد گردیده است. (۲۱)

کنلن ماک ماهون که در سالهای ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ م. با وسایل و تجهیزات کامل در سیستان بوده است ، با استفاده از مدارک قبلی ، میزان حد متوسط سی سال آب هیرمند را برابر پنج میلیارد متر مکعب برآورد کرده است. (۲۲)

گفتم که رود هیرمند در دشت سیستان سد به خود نمی گیرد ، دلیل آن هم این است

که زمین دشت صاف است و کل آن آبرفت است در دشت صاف هر سد که بسته شود آب را به بالای رود متمایل می‌کند که افغانستان باشد علاوه بر آن عرض رودخانه ۹۰۰ متر است که تماماً در دشت مسطح شن زار حرکت می‌کند.

زاینده رود که در مجرای بی به طول ۶۷ فرسنگ = ۴۰۰ کیلومتر جریان دارد بعضی سالها از جمله یک سال سیلابی که مرحوم میرسید علی جناب آب را اندازه گرفته است ، از بیست و یک چشمه پل خواجو که هر دهانه آن یک متر و ثلث متر است هر ثانیه ۵۰۴ متر مکعب آب از چشمه ها گذشته است . (۲۳)

ولی همانطور که گفته‌ام، سالهای ترسناک و سالهای خشک سال هم برای زاینده رود، هم برای هیرمند ، جنبه استثنایی دارد و بنابراین باید بر حداقل یا لااقل حد متوسط ، برای ۱۱ سال ، در نظر گرفت ، ظل السلطان که مدتها حاکم اصفهان بوده در خاطرات خود در باب خشکسالیهای ۱۲۸۶ تا ۱۲۸۹ هـ / ۱۸۶۹ تا ۱۸۷۲ م. که سالهای قحط سال هم بود می‌نویسد : « خودم دیدم در میان رودخانه زاینده رود چاهی کنده بودند به قرب سی ذرع آبی به زحمت می‌کشیدند برای مشروبات . همین که دلو بالا می‌آمد سنگ و گره و آدم و کلاغ و گنجشک بدون ترس از یکدیگر بر روی هم می‌ریختند. » (۲۴)

همین وضع در مورد سیستان هست که مثلاً در سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۱ ش / ۱۹۶۷ - ۱۹۷۲ م. چنان خشکسالی پدید آمد که آب هیرمند و دریاچه هامون بکلی خشک شد و مردم آن بیشتر به دشت گرگان مهاجرت کردند چه همان ۴۶ میلیمتر بارندگی عادی سیستان هم آن سالها نیامده بود در آن سال مردم گوسفند و گاو خود را برداشته سر راه می‌ایستادند و گوسفند را بیست تومان^(۲۵) و گاو را هم به همین تناسب ارزان می‌فروختند و کرایه ماشین می‌دادند تا خود را به گرگان برسانند .

حال آنکه سیستان همیشه به انبار گندم ایران معروف بود و صد سال پیش زمان ناصرالدین شاه ، حشمة‌الملک امیر قائن ، تنها به بیست و چهار هزار خروار غله دولتی سیستان را از شاه اجاره کرده بود و این محصول ثلث محصولی بود که به کشاورز اجاره داده می‌شد یعنی زمین های دولتی تنها سالی ۷۲ هزار خروار غله نزدیک به سی هزار تن برخاست داشته‌اند . (۲۶) و ما می‌دانیم که البته مالکان بزرگ دیگر هم بوده اند که بیش ازین ها درآمد غله داشته‌اند ، و گمان من اینست که در آن ایام بیش از پنجاه هزار تن غله از سیستان حاصل می‌شده ، یعنی به اندازه نصف غله‌ای که سنال

پیش به کمک تراکتورها و کامباین ها و با وجود پرآب بودن سال ، طبق آمار کشاورزی محصول برداشت شده است .

هزار و دوویست سال پیش هم مردم سیستان به چشم دیده اند که رود هیرمند یک باره خشک شده است . (۲۷)

بعضی ها گناه شکستن سد سیستان را به گردن تیمور می اندازند درست است که تیمور به وسایل عجیب حتی ترکیبات شیمیایی مثلاً سرکه و اسید ، به خرابی سد گرشاسبی فرمان داد ولی حقیقت آنست که تیمور سیستان در خود سیستان ، یعنی همین رودخانه هیرمند است که هر چند سال یک بار طغیان می کند و اثری از بند و کانالها باقی نمی گذارد چنانکه بقایای شهر غلغله در افغانستان و شهر سوخته در ایران ، گویای این معنی است و ما نمی دانیم که اصلاً شهر زرنج چه شد و کجا رفت: توگویی فرامرز هرگز نبود. تنها خشت و خاکی و سفالی در زیر شن ها باقی مانده که خوراک باستانشناسان ژاپنی در افغانستان و استادان ایتالیایی مثل پروفیسور توژی در ایران است.

چاه نیمه سیستان و پیشنهاد یک طرح :

پانزده سال پیش آقای دکتر محمد تقی منزری استاد دانشکده فنی دانشگاه تهران پیش من آمد متوجه شدم که او در سیستان طرحهایی دارد . می گفت بهتر این است که گودالهای بزرگی در سیستان حفر شود مثلاً با عمق ۲۵ متر و آب هیرمند در آنها ذخیره شود که بخار کمتر شود و باد در آن تأثیر نکند و آب را با پمپ به کشتزارها برسانند . طرح خوبی بود و اکنون گویا بعضاً اجرا شده (۲۸) یعنی آب را در دو گودال بزرگ « پمپ آب » و « چاه نیمه » ذخیره کرده اند .

البته راه قابل قبولی است جز اینکه من چون دلم از پمپ ها و تلمبه ها آب نمی خورد می ترسم یک وابستگی بزرگ به کشاورزی سیستان تحمیل شود .

به نظر بنده در دشتها و فلات ایران ، باید راهی پیدا کرد که آب به پای خود برود ، و آنگاه زمین را آبیاری کرد . این کار ارزش آن را دارد که مثلاً تونل هایی بزنند و کانالهایی بکنند و آب هیرمند را به دشتهای شرق خییص سرازیر کنند که بعضی جاهای آن ارتفاعش از ۲۷۵ متر از سطح دریا بیشتر نیست .

اگر چنین کاری بشود مردم سیستان هم از شر هیرمند و شور کردن زمین و

سیلابهای آن در امان خواهند بود و هم کویر شرق خبیص آبادان و پراز باغهای مرکبات و کشتزارهای گندم خواهد شد .

انتقال آب با پمپ به شهر زاهدان با دویست کیلومتر و بیشتر فاصله آنهم زاهدانی که در ارتفاع بیشتری قرار گرفته است از مصب هیرمند که بیش از پانصد متر ارتفاع ندارد کار پرخرجی است . البته برای نجات مردم زاهدان ممکن است لازم باشد ولی برای توسعه شهر زاهدان البته مضر است یعنی ما چند صد هزار آدم را اضافه بر جمعیت فعلی در زاهدان خشک و بی حاصل اقامت می دهیم و به آنها خواهیم گفت که از هیرمند برایتان آب پمپاژ خواهیم کرد ، یعنی نفت خوزستان یا برق هیرمند را صرف پمپاژ آب زاهدان می کنیم . در صورتی که می دانیم با اندک مخارجی آب به پای خودش به سرزمینهای اندکی دورتر خواهد رفت .

حقیقت این است که دعوا امروز این نیست که سهم آب سیستان از هیرمند کم است یا زیاد . حقیقت این است که همین آب کم را هم ما بد به کار می گیریم و بد مصرف می کنیم . بنابراین سیستان جایی کم آب نیست ، بلکه جایی بد آب است . دلیل آن اینکه دریاچه ای با عمق سه چهارمتر و با سطح پانصد هزار هکتار داریم که نمی دانیم آبش را چکار کنیم و بالتبجه آن را به معنای واقعی آن به باد می دهیم و باد هو می کنیم یعنی می گذاریم آفتاب آن را بخار کند و باد صد و بیست روزه آن را به آسمان ببرد .

سدهای کوچک در سیستان کارساز نیست و سدهای بزرگ هم سودبخش نیست ، دلیل آن اینکه سد کجکی که یکصد متر ارتفاع دارد و سه میلیارد مترمکعب آب ذخیره می کند قسمت عمده آب را به جای اینکه به دشتهای سیستان ما برساند به خاک افغانستان برمی گرداند . سد کهک هم همین کار را می کند . سد زهک هم همینطور ، ایراد به سد بغرا و سراج منطقی نیست ، آنها بالا رودند و می توانند آب را مصرف کنند ولی همین مقدار که به سیستان می رسد و یک وقت در سال (۱۳۲۱ش/۱۹۴۲م) مقدار آب آن در محل ۳۵۰۰ سنگ بوده است ، و در سالهای خشک هم بر طبق نظریه وزیر کشاورزی وقت ایران احمد حسین عدل از چهل لیتر در ثانیه کمتر نشده است .^(۲۹) همین مقدار هم درست تحت کنترل ما نیست .

هیرمند عامل شوری وزه آب در سیستان و یک پیشنهاد رهگشا:

من در ابتدای مقاله برای خارج شدن سیستان و هم خبیص از بن بستی که فعلاً در آن گرنتراند پیشنهاد کردم که راه مستقیم خبیص به زابل ساخته شود راهی که از حوالی احمد آباد خبیص و از ریگ بیابان کل گوش و زیر کوچه و پایین ده سلم و کوشین می‌گذرد و در کفه حیدرآباد به دریاچه نزدیک می‌شود و آبادیهای کوسرخکی و آب خارا و کالموس و نخيله و چشمه ملک و چاه کلگر در مسیر آن است. (۳۰)

می‌گویند: «لولی را گفتند خوش اومد، توبره کشید پیش اومد» آن پیشنهاد اول که از آقای واعظ طبسی درخواست کرده بودم^(۳۱) هنوز مرکب آن خشک نشده، می‌خواهم پیشنهاد دیگری هم بکنم.

پیشنهاد دوم بنده این است که بیایید و همتی کنید و سیستان را از چنگ هیرمند خلاص کنید! لابد تعجب می‌کنید وقتی من در کتاب یعقوب‌لیث نوشه‌ام که «سیستان زاده هیرمند است، همچنانکه مصرزاده نیل است» چطور می‌شود که می‌گوییم بیایید سیستان را از چنگ هیرمند خلاص کنید از چنگ هیرمندی که نمی‌گذارد مردم زابل، مردگان خود را در خاک دفن کنند و بدین سبب قبرستان آن شهر قبرهایش همه از سطح زمین بلندتر است. (۳۲)

راه خلاصی سیستان از هیرمند چیست؟ اینکه کاری کنیم که هیرمند از سیستان خارج شود. البته این فکر پیش آمده، که با پمپاژ آب هیرمند زاهدان را که در ارتفاع ۱۳۷۵ متری قرار گرفته از آب هیرمند که در ارتفاع ۵۰۰ متری از سطح دریاست بهره‌مند کنند منتهی با لوله‌های گران قیمت قطور ولی یک راه دیگر هم به عقیده من هست و آن اینکه آب همین دریاچه پانصد هزار هکتاری را با یک نونل و یک کانال دوست کیلومتری به دشتهای شرقی خبیص سرازیر کنیم و البته نه با پمپاژ، بلکه به نیروی خود آب. زیرا قدرت خداوند کریم در آب خاصیتی نهاده است که اگر یک سانتیمتر اختلاف سطح در جایی باشد آب به آن سمت سرازیر می‌شود کرمانیها هم از قدیم می‌گفته‌اند: «آب می‌گرده گودال را پیدا می‌کند و سر، هم سر را».

دشتهای اطراف خبیص از کم‌ارتفاع‌ترین نقاط فلات ایران است. بلندی خود شهداد ۴۳۰ متر از سطح دریاست. (۳۳) در دره تکاب ارتفاع ازین هم کمتر است و جایی می‌رسد که به قول دکتر کردوانی گرم‌ترین نقطه ایران و کم‌ارتفاع‌ترین آن است

یعنی حدود ۲۴۰ متر ارتفاع از سطح دریا.

خوب، در چنین صورتی اگر ما بتوانیم به وسیله یک تونل از زیر کوه‌های غربی هامون، و یک کانال یا به قول ما پاریزیاها برهنه جو در دشتهای خبیص، آب را به این دشتهای برسانیم، می‌توانیم از دریای هامون که ۵۰۰ متر از سطح دریا بالاتر است آب را به نقاطی برسانیم نزدیک دشتهایی که ۲۵۰ متر ارتفاع بیشتر ندارند. (۳۴)

مزیت ایجاد کردن این کانال طبیعی بر کارگزاران لوله‌های فلزی آبرو ۲۵۰ کیلومتری از زابل به زاهدان، این است که در اینجا آب به پای خودش به گودی ۲۵۰ متری راه می‌پیماید، و آنجا باید به زور پمپاژ و سوخت نفت و گاز خوزستان، به ارتفاع ۱۳۷۵ متری زاهدان بالا برود و جمعیت شهر را دو برابر کند و البته آبی هم به روی کار قاچاقچی‌ها که در کمین نشسته‌اند بیاورد.

زمانه را ز تو بی به روی کار آمد / و را بود که کنون روی کار بشناسد (۳۵)

ترس من آنست که خداوند عالم فردای قیامت از ما بازخواست کند که من آب دریا را بخار کردم و بر جناح باد به کوه‌های کابل فرستادم که برف شود و آب شود و هیرمند شود و به سیستان آید آن وقت شما بی‌عرضه‌ها دوباره آن را در دریاچه هامون بخار کردید و بر جناح باد فرستادید که به آسمان برود. آیا این ناشکری خداوند نیست؟

می‌دانم که در جواب پانچخند خواهید گفت که باستانی را بین چه ساده و پشت سر هم پیشنهاد می‌دهد که بند کجا را ببندید و تونل کجا را بکشاید و کانال فلان را حفر کنید و جوی بهمان را بکشید، و آن وقت شعر میرزا عنایتی تربتی را در حق شازده اسدالله میرزا قاجار، برایم خواهید خواند که گوید:

دست و رو از گرد ره ناشسته، خصم و مدعی / با وزیر و والی ملک خراسان است ین!
 گه گشاید حصن خبیق، گاه بندد بند مرو / آن چنان آسان که گویی بند تنبان است ین!

درست است من هم می‌دانم که کو، برابر هامون ۲۱۰۰ متر ارتفاع دارد و تپه‌های زیر حیدرآباد به ۱۵۰۰ متری می‌رسد و صد کیلومتر غرب آن باز هم ۱۳۸۰ متر ارتفاع دارد تا برسد به تکاب ۲۴۰ متری (۳۶) ولی این را هم می‌دانم که همم الرجال تعلق الجبال، این روزها با وسایل جدید، کوه و کمر کردن و کانال کشیدن و باتلاق پرکردن کاری شدنی است و من نمونه آن را در پُر کردن دریاچه ارومیه و کشیدن راه مستقیم به تبریز

دیده‌م . و می‌دانم :

میان عاشق و معشوق اگر باشد بیابانی درخت ارغوان روید به جای هر مغیلانی
 امید از بخت می‌دارم بقای عمر چندلانی کز ابر لطف بازآید به خاک تشنه بارانی
 هیرمند که ارتفاع ۳۸۰۰ متری کوه یغمان و در اثر آب شدن برفهای بی انتهای
 هندوکش به طرف غرب راه می‌افتد ۱۴۰۰ کیلومتر راه می‌پیماید تا از کابل به زابل
 می‌رسد حوالی گرشک سد بقرا را پر می‌کند و سرریز آن حوالی قندهار ، بارغنداب
 هم آغوش می‌شود و با یاری آب ترنگ به بُست می‌رسد ، و این همان جایی است که
 هزار سال پیش فرخی سیستانی ، بانگ آب هیرمند را شنیده و از کشتی‌هایی که روی
 آن راه افتاده بوده به عنوان مرکبان آبی یاد کرده است ازینجاست که ملایم می‌شود و
 در ریگستان به آرامی راه می‌گشاید تا به دشت سیستان می‌رسد و درینجاست که در
 اطراف کعبه مقصود خود کوه خواجه یا سرای سلیمان یا معروفتر از همه کوه رستم و
 زیارت گندم بریان ، که بیش از ۹۰۰ متر بلندی ندارد به طواف می‌پردازد و این همان
 جایی است که به هامون موسوم است .

رودخانه هیرمند سالیانه حدود ۲۷۰۰ میلیون متر مکعب خاک هم از کوههای کابل
 و قندهار می‌شوید و بر دوش می‌نهد و به سیستان حمل می‌کند و در دریاچه هامون
 می‌خواباند.^(۳۷) و بر طبق گمانه‌هایی که زده‌اند و برآوردهایی که کرده‌اند خاک این
 دشتها از حداقل ۲۰۰ متر تا حداکثر ۲۵۰۰ متر عمق تماماً ته‌نشستی است بیشتر این
 خاکها متعلق به کوهستانهای غرب کابل و افغانستان است و اگر باد ۱۲۰ روزه سیستان،
 این ریگ‌ها را بر دوش خود به اطراف نمی‌برد ، عمق آن ازین نیز بیشتر می‌بود .

یک وقت ، یک دوست افغانی به شوخی گفت :

بیخود دعوی آب هیرمند را پیش‌نکشید. کل خاک سیستان شما متعلق به کوههای
 کابل است که هیرمند آورده و آنجا رسوب کرده است .
 به شوخی در جواب آن دوست گفتم :

حرف شما درست است دوست عزیز، خواهش می‌کنم کامیون و تراکتور و کمباین
 را راه بیاندازید، و بیاید این خاک‌های شور مزاحم را ببرید و ما را از زیر این بارگران،
 که بر دوش سرزمین ما سنگینی می‌کند خلاصی دهید !

سیستان هیچ چیزش متعادل نیست ، از جمله همین باد ۱۲۰ روزه اش که با سرعت

بیشتر از هفتاد کیلومتر در ساعت، گاهی گرما را به ۴۵ درجه سانتی‌گراد می‌رساند و گاهی در زمستان هوا را به ۱۱ درجه زیر صفر پایین می‌برد.

آب میرمند هم متعادل و نابل محاسبه نیست، در چار برجک نزدیک مرز، دبی آن در بعض سالها تا ۶۰۸۷ متر مکعب در ثانیه رسیده در یک سال و ۲۹۴۶ متر مکعب در سال دیگر ته کشیده، و وقتی به مرز می‌رسد تنها ۵۰/۷ متر مکعب در ثانیه آب دارد که البته خودش می‌شود سالی ۱۶۰۰ میلیون متر مکعب^(۴۸) و از همینجا یعنی از «دشت جهنم» وارد مرز ایران شده و راه خود را از پریان - در پوزک جدا می‌کند.

تونل سیستان - خبیص بدیلی بر چاه نیمه:

من در مورد پیشنهاد تونل زیر کوه، بیش از آن که به فکر سوراخ کردن هامون به طرف دشتهای شرقی کرمان باشم و به قول کرمانیها بخواهم «یک من خود را آرد کرده باشم»، حقیقت آن است که قبل از همه چیز مقصودم نجات خاک حاصلخیز سیستان است و البته بعد هم نوبت استخراج میلیاردها متر مکعب آب ذخیره ایی که طی میلیونها سال درین شن های ابرفتی فرورفته اند خواهد رسید که تکلیف آنها را هم باید روشن کرد.

این نظر را سالها پیش به آقای مهندس محمد تقی منزوی طراح گود کردن بستر هیرمند گفته بودم و ظاهراً همان طرح را دارند عمل می‌کنند که آب را در چاه نیمه وارد کرده‌اند و مخلص در زیر آلاچیق خارخانه بزرگ باغ نمونه دانشکده کشاورزی سیستان، در کنار همین چاه نیمه یک ناهار چرب و نرم خورده است^(۳۹) حق نیست که با این طرح مخالفت کند.

اما واقع این است که طرحی که من پیشنهاد می‌کنم از طرح چاه‌کنند و توی آن آب کردن و سپس آن آب را پمپاژ کردن بهتر است، زیرا آن طرح چاه‌کنند چیزی کمتر از طرح مرحوم محمدخان کرمانی ندارد.^(۴۰) چاه نیمه ۳۴۰ میلیون متر مکعب آب گنجایش دارد می‌شد، این همه میلیون متر مکعب خاک را از زیر کوههای غربی هامون درآرند، و راه آب را بکشایند، خودش هر جا دلش خواست می‌رود قدیمیهای ما می‌گفتند: «آب راه خودش را باز می‌کند». مصممم که آب می‌آمد و گودالهای اطراف خبیص را که دوست سیصد متر بیشتر از سطح دریا ارتفاع ندارند

سیراب می‌کرد، و یک آبشار صد و پنجاه متری سه برابر آبشار نیاگارا هم از جهت ارتفاع وسط کویر فراهم می‌ساخت که مردم عالم برای تماشای آن می‌آمدند و زیر درخت‌های نارنج و لیمو و خرماي آن استراحت و زیر نور برق توربین آن مطالعه می‌کردند و البته دعا به دولت صاحب خیر و باعث خیر هم می‌کردند بهای ماشین‌های پمپاژ و سوخت گازوئیل هم که می‌بایست از خوزستان یا روسیه یا عربستان بیاید پیشکش.

آن وقت فرصت پیش می‌آمد که آبهایی را هم که طی میلیونها سال زیر ۲۵۰۰ متر شن‌های آبرفتی دشت سیستان ذخیره شده است بالا بیاورند، و صرف دشتهای سیستان کنند، دیگر مردم زابل هم مجبور نبودند برای مرده‌های خود قبه و بارگاه روی خاک بسازند زیرا دیگر قبر آنها در زیر زمین پرآب نمی‌شد.

بر طبق حساب دقیقی که من از روی نقشه گیتاشناسی چاپ بعد از انقلاب کرده‌ام از گوشه هامون دشت کبوتران ۴۷۲ متری تا چشمه ملک ۱۲۲۷ متری تنها هفتاد و پنج کیلومتر فاصله است که باید تونل زد و قنات کند، (و این چشمه ملک هم ما را با نام ملک محمد پسر عمرو آشنا می‌کند)، و از چشمه ملک تا شاهرخ آباد ۴۵۲ متری هم حدود ۱۰۰ کیلومتر فاصله دارد که باید کانال کند، و از آنجا دشت کم ارتفاع شروع می‌شود که به ترتیب ۴۰۷ متر و ۳۱۰ متر و ۲۵۲ متر و ۲۴۳ متر از سطح دریا ارتفاع دارد، و یک جایی هم در حدود سامان هست که ۱۹۹ متر است و مجموع این دشت‌های کم ارتفاع خودش به اندازه تمام بلژیک یعنی بیش از سی هزار کیلومتر وسعت دارد. (۴۱)

به‌ظاهر ۱۷۰ کیلومتر کانال کمی غیر عادی به نظر می‌رسد، اما در قرن‌ی و روزگاری که در چین شش هزار کیلومتر کانال می‌کنند و در قراقوم ۱۶۰۰ کیلومتر کانال هست و هم اکنون مصر خیال دارد نصف نیل را به دره ای دیگر سرازیر کند که مصر دوم خواهد شد ۱۷۰ کیلومتر کانال چیز زیادی نیست (۴۲) آنهم در ولایتی که ۳۵ هزار کیلومتر قنات دارد. اگر چنین شود، آن وقت سیستان از ظلم هیرمند و شور شدن و پوک شدن خاک آن خلاصی یافته، و چون آبش به اندازه زاینده رودی است در دشتهای صاف، به عقیده من، می‌تواند یک شهر بزرگ به اندازه اصفهان و شاید پرجمعیت تر از اصفهان، و احتمالاً زیباتر از اصفهان، تا صد سال دیگر در آن سرزمین ایجاد کند. به عبارت

دیگر، رودهای هیرمند و ارغنداب و فراه دست به دست هم داده اند تا سیستان را خراب کنند. اگر راه خروجی ما برای این آبهای به معنای واقعی سرگردان چون به نیروی باد اغلب دور کوه خواجه طواف می کنند پیدا کنیم، هم سیستان را از زه و آبهای شوره ساز نجات داده ایم و هم زاهدان را از تجمع مستی مردم که ده من گندم هم نمی توانند به دست آورند تا در کارخانه نان رضوی نه برای مردم مشهد بل برای خودشان نانی بپزند.

مناسبات یعقوب با دستگاه خلافت عباسی:

فکر می کنم، دیگر بیش ازین نباید از هیرمند گفتگو کرد، دنبال حرف خود را بگیریم و از مناسبات یعقوب لیث با دستگاه خلافت عباسی سخن به میان آوریم دستگاه خلافت بغداد که در مقایسه با اوضاع امروز، خودش یک واشنگتن بوده است مدعی نظام نوین عالم، و یک مسکو بوده است. البته مسکو قبل از «توئم» کردن شوروی مدعی نظام و قبله سوسیالیسم مارکس و انگلیس. آن وقت از عجایب است که یک رویگرزاده سیستانی تابدان حد برسد که سپاه خود را تا پشت دروازه های بغداد برساند.

اگر ۲۳۷ هـ/ ۸۵۱ م. سال شروع کار یعقوب بوده باشد، او دوران هفت خلیفه عباسی را درک کرده است: المتوکل علی الله، المنتصر، المستعین، المعزز، المهتدی، المعتمد علی الله و الموفق که جنگهای یعقوب با معتمد و همین مرد مشترکاً بوده است و این خلفا که نام بردیم از ۲۳۲ هـ/ ۸۴۷ م. تا ۲۶۹ هـ/ ۸۸۲ م. به تناوب خلافت داشته اند.

نکته مهمی که به ذهن می رسد، عدم ثبات خلافت درین روزگاران است که متوسط دوران خلافت هر کدام از پنج سال تجاوز نمی کند، و بعضی از آنها مثل منتصر و مهندي تنها یک سال خلیفه بوده اند.

مطلب مهم دیگر اینکه اصولاً یعقوب لیث در دربار خلافت، ایادی و یاران قوی داشته است و ما می دانیم که ابواسحق متوکل ابراهیم بن ممشاد که از قریه سیجان (؟) اصفهان بوده است یکی از دوستان همراز یعقوب لیث بود و همو بود که بعدها قصیده ای نیز در مدح یعقوب سروده و از زبان او گفته بود:

انا ابن المکارم عن نسل جمّ و حائز ارث ملوک العجم (۴۳)

البته ممکن است ما، مکاتبات میان موفق برادر خلیفه و یعقوب را دلیل فریب خوردن یعقوب بدانیم، ولی این نکته را هم باید توجه کنیم که اصولاً موفق برادر المعتمد روزشماری می کرد که جانشین برادرش شود، دلیل ما هم اینست که به محض اینکه مرگ یعقوب اتفاق افتاد، و موفق یک دو سال بعد از آن بزرگترین توفیقات را در جنگ با علویان و قائد علوی صاحب الزنج به دست آورد و املاک او را ضبط کرد و یاران علوی اغلب کشته یا فرری و یا غرق در رودخانه و بعضی تسلیم شدند (۲۶۷ و ۲۶۸ هـ / ۸۸۱ م). نخستین کاری که موفق انجام داد این بود که « معتمد را برادر به جنون متهم کرد و محبوس کرد و خود به خلافت بنشست اندر اول سنه سبع و ستین و مائیتی^(۴۴) و بر طبق نوشته مجمل فصیحی معتمد در ۲۶۹ هـ / ۸۸۲ م. در ره مصر (۴) در گذشته است یا به قول ابن اثیر در ۲۷۹ هـ / ۸۹۳ م. و ابن اثیر گوید^(۴۵) که برادرش موفق یکسال پیش ازین مرده بود. اما به هر حال این ده سال از تاریخ بغداد بسیار مشوش است و همه دلایل حاکی است که تا این سال موفق بر همه کارها تسلط داشته و به همین سبب بسیاری از اهل تاریخ از جمله تاریخ سیستان موفق را جزء خلفا دانسته اند.

اما به هر حال ۲۶۵ هـ / ۸۷۹ م. سال مرگ یعقوب است و دو سال بعد سال ناپودی صاحب الزنج و سران لشکرش و از دست رفتن قلمرو قدرتش، و یکسال پس از آن، سال قتل احمد بن عبدالله خجستانی است که به قول ابن خلکان: « دو غلام از غلامان او همدست شده و هنگامی که او مست در خواب خفته بود او راکشتند شش روز ماند، از شوال » (۲۶۸ هـ / ۱۶ مه ۸۸۲ م.)، و بدین طریق یک به یک قیام کنندگان علیه بغداد از میان می روند و حکومت برای موفق که برادر خود معتمد را دیوانه خواند، و به زندان افکنده است سازگار می شود.

ازین احمد بن عبدالله خجستانی هم نباید غافل بود او هم مثل سران صفار خربند، بود (یعنی چاپاردار) و خران بفروخت و از پول آن دوستان و غلامانی فراهم کرد، و بر بادغیس خراسان مسلط شد. او از سالوکان خراسان بود.^(۴۶) و این خربنده کارش بدانجا رسید که یک شب در نیشابور، سیصد هزار دینار و پانصد اسب و هزار جاما بخشید. (۴۷)

رفتار او آخر عمر یعقوب حاکی ازین است که بیش از حد به خود مغرور شده بود، و سخت گیریهایش نشانه پیدایش یک حکومت «انا و لاغیری» و به قول امروزی ها یک دیکتاتوری است که مآلاً حمایت عامه را از شخص سلب می کند. احتمالاً مصادره علی بن الحسین حاکم فارس، و طوق بن المغلس حاکم کرمان که هر دو دست نشانده خلیفه بودند باعث خشم بیش از حد خلیفه شده باشد خصوصاً که یعقوب این هر دو، یعنی علی و طوق را در یک اطاق حبس کرد و قید چهل رطلی بر آنان گذاشت، و هر دو را همراه خود به کرمان آورد و آنها را در ورود به کرمان لباسهای رنگارنگ پوشاند و چادر بر سر آنها کرد، و در واقع آنها را با تشهیر وارد شهر کرد.

خشم خلیفه وقتی بالا گرفت که خبر رسید که یعقوب از گرگان نامه به امیر ری نوشته و به او اعلام داشته که خلیفه، ری را به یعقوب سپرد، است و وقتی مأموران این خبر را به خلیفه رساندند انکار کرد و دستور دارد مأموران و نمایندگان یعقوب را در بغداد زندانی کنند و اموال آنها را مصادره کنند. شکایت کنندگانی از گرگان نیز به بغداد آمده بودند و به ظلم و جور یعقوب زبان شکایت گشوده بودند و این باعث شد که خلیفه به عبیدالله بن عبدالله بن طاهر بن الحسین که آن روزها در عراق بود و کارهای خلافت را انجام می داد دستور دهد تا همه حجاج خراسان و طبرستان و گرگان و ری را که عازم حج بودند جمع کند و پیام خلیفه را دایر بر مخالفت با یعقوب لیث به آنان بخواند، و سی نسخه ازین پیام رونویس کند و به هر «کوره» و ولایتی بفرستد تا این خبر در همه جا منتشر شود. در واقع خلیفه یک اقدام مهم تبلیغاتی کرده است که امروز رسانه های گروهی آن را انجام می دهند. آن ساعت هم که جنگ اعلام شد خلیفه بُرد پیامبر را که در خزانه داشت پوشید و چوبدستی پیامبر را به دست گرفت و خود کمان به دست گرفت و نخستین تیر را به جانب لشکر صفار انداخت و این در محل اصطربند بود که قریه ای است بین «سیب» و دیرالعاقول حوالی نهروان. درینجا بود که معلوم شد که

دیگر به رسول و نامه برناید کار شمشیر دو رویه کار یکرویه کند

یعقوب لیث در ابتدای کار، چنان می نماید که از تجربه بابک خرم دین بهره گرفت و به جای بددینی و خرم دینی یا ۷۰ رکعت نماز روزانه و نذر و نیاز به خانه کعبه به

استقبال فرامین خلیفه بغداد رفت، اما در آخر کار، آن تکبر و غرور و بدرفتاری با شهرهای مفتوحه و خودکامگی و مال اندوزی، جنگ با بغداد را بر او تحمیل کرد، و باقی ماندگان خاندن طاهری درین میان آتش بیار معرکه بودند.

اصولاً دستگاه خلافت بعد از سقوط طاهریان نسبت به یعقوب، حساسیت بیش از حد نشان داده، در حالی که یعقوب در مورد خراسان، تقریباً از نارضایتی خود مردم استفاده کرده، حتی به نامه های آنان و نقضای آنان جواب مثبت داده.

این نکته هم هست که بعد ازین سالها، اختلاف در خانواده صفار شدت پیدا می کند. مامی دانیم که علی برادر دیگر یعقوب مدتی حاکم دهستان (گرگان) بود اما در روزهای بعد از مرگ یعقوب، این «علی بن الیث در ایام حکومت عمرو در بند بود و محبوس به قلعه بم، حیلتی بکرد و خویشتن را خلاص کرد»^(۴۸) بنا بر این آثار سوء سیاست یعقوب به تدریج آشکار می شود. برادر در بند برادران، در مفهوم سیاست چه تعبیری می تواند داشته باشد؟

یعقوب از دید مورخان عرب:

اصولاً مورخین عرب عموماً به تاریخ صفار اهمیت بسیار می داده اند این خلکان بیش از بیست صفحه بزرگ کتاب گرانهای خود را به یعقوب لیث اختصاص داده، در حالی که سرفصل های او در باب بسیاری از رجال بزرگ عرب و عجم خیلی کمتر و کوتاهتر ازین است. مسعودی در مروج الذهب از یعقوب به بزرگی و با تفصیل یاد می کند و مهمتر از آن اینکه گویا قسمت عمده «اخبار الزمان» او اختصاص به صفاریان داشته است که متأسفانه در دسترس ما نیست.

اعراب هم عموماً به یعقوب لیث اعتنا و احترام دارند و هر چند او در پایان عمر به بغداد و خلافت تاخته، اما به هر حال او را یکی از سران اسلام و فاتحان بزرگ می شمارند و به همین دلیل است که کتاب ناقابل این بنده به محض اینکه منتشر شد، مورد اعتنای محققان مصر و دانشگاه قاهره قرار گرفت و استاد محمد فتحی رئیس آن را به عربی ترجمه کرد و در قاهره به چاپ رسید هر چند از آن ترجمه عربی بیش از دو سه نسخه اصولاً به ایران نیامد و در واقع کتاب مخلص هم، چوب بدی روابط سیاسی پنجاه شصت ساله ایران و مصر را خورد و دم برنیاورد!

روش سیاسی و اعتقادات مذهبی یعقوب :

از حق نباید گذشت که سخت ترین و ظریفترین کار در آن وقت برای یعقوب این بود که به صورتی مناسبات خود را با خلیفه به حال عادی نگاه دارد. اشکال کار درین بود که شهرهایی را که او فتح می کرد، هر کدام به صورتی خاص با مرکز خلافت مناسبات داشتند. مثلاً در حمله به هرات و پوشنج (۵۲۵۳/۸۶۷ م.) ضمن آنکه امرای طاهری اسیر شدند، بسیاری از علویان نیز مورد تاخت و تاز قرار گرفتند.

خلیفه المعتز بالله، نماینده ای پیش یعقوب فرستاد و معروف بود که این سفیر شیعه است یعقوب به احترام این سفیر و به توصیه خلیفه، جمله اسیران از جمله جماعت طاهری را آزاد کرد.

برخورد این بلغم سفیر خلیفه در ابتدا توهمین آمیز بود، یعنی اصلاً به یعقوب سلام نکرد، و وقتی نامه خلیفه را تسلیم کرد از یعقوب خواست که نامه را بیوسد، ولی او نبوسید. سفیر عقب عقب تا دم در رفت. پس رو به یعقوب کرد و گفت:

السلام علیک ایها الامیر ورحمة الله ...

معلوم است که این رفتار متناقض همه را به شگفت وا داشته است. آیا خلیفه می دانست که یعقوب یک نوع تمایلات شیعه داشته است که سفیری شیعه پیش یعقوب فرستاده بود؟ آیا رفتار اولیه سفیر، و رفتار مخالف آن در همان جلسه، یک نوع آزمایش سیاسی یا برآورد اعتقادی بوده است؟ (۴۹)

اما جنگ گرگان که شش سال بعد روی داد، قضیه را دیگرگونه کرد. آنجا با حسن بن زید علوی درافتاد. آیا برای ترضیه خاطر خلیفه بود؟ آیا خود در مسایل رفتار با شیعیان تغییر رأی داده بود؟

بهر حال، همه این ها ظریفی است که اتخاذ یک سیاست روشن را در برابر خلیفه برای یعقوب مشکل می ساخت. آخر کار، یک نوع مغرور بودن به رفتار خود و بی اعتنایی به مشورت دیگران یعقوب را مستبدالرأی جلوه می داد. شاید به همین دلیل بود که حمله یعقوب برای شخص حسن بن زید هم تعجب آور می نمود. شاید دلیل دیگری هم بر تمایل او به شیعه داشته باشیم و آن روزگاری است که بعضی علویان را در مازندران و گرگان اسیر کرده بود، «یعقوب بن اللیث با کردآباد آمد به راه ناتل ... بعد از آن به آمل شد و از آمل به ساری و مدت مقام او به طبرستان چهار ماه بود (۵۰)»

ساری به راه قومش با خوار ری شد. به سجستان نامه نبشت به نایب خویش تا علویان را که گرفته و به آنجا فرستاده بود خلاص دهد و نفقه تا به ولایت خریش شوند، چنانکه او نبشت خلاص دادند و یکی از سادات برادر حسن زید ابو عبیدالله محمد بن زید بود...» (۵۱)

قاضی نورالله شورشتری بیخود نبود که اصرار می کرد یعقوب لیث را جزء شیعیان قلمداد کند. حسن بن زید علوی که ضرب شست یعقوب را چشید او را به «سندان» ملقب کرده بود که در کار خود ثبات و پافشاری دارد (۵۲) یاران عیار یعقوب هم هر کدام لقبی عیاری داشته اند مثل حامد سرتاوک که من گمان می کردم چون سر او مخروطی بوده بدین نام خوانده شده، بعداً مرحوم دکتر رضوانی به من گفت سرتاوه به معنی ناو و تنوره آسیاست که در بیرجند آن را مثل شترگلو می سازند، و هم دوستی از ساردویه (۵۳) طی نامه ای به من نوشت که باید با ضم «س» خوانده شود، چه وک در بلوچی به معنی صدا و داد و فریاد و ناله است، و شاید به دلیل بلند بودن صدای این مرد و جارچی بودن او در کاروانها، او را سرتاوک خوانده اند. یعنی کسی که صدای او مثل صدای نقاره و سرتا بلند است.

مشکلترین و در عین حال ظریفترین بازی، روش سیاسی یعقوب بود در مقابل خلیفه عباسی بغداد. بغداد، با موقعیت نظامی و اقتصادی که آن روز داشت، چیزی کم از واشنگتن زمان ما یا مسکو دوران شوروی نبود بلکه چیزی هم بالاتر داشت و آن موقعیت دینی آن بود که خلفا خود را وارث پیامبر (ص) و مأموز حفاظت دین خدایی می دانستند و مردم تمام اکتاف عالم اسلام، به دیده ام‌البلاد به آن می نگرستند.

معلوم است که یعقوب لیث که از سیستان، سرزمین پناهگاه خوارج برخاسته و از جایی است که مردم آن هنوز آخور رخس رستم را تکریم می کنند و سرود آتشکده کرکوی را از حفظ دارند، و بسیاری در انتظار آن هستند که روزی سرشیانت نجات بخش از نقطه زرتشت که در آبهای هامون هیرمند نفهته است (۵۴) پاگیرد و پدید آید و دنیای «جودین» را به صلاح و سداد برساند آری پیدایش سرداری ازین سرزمین از همان لحظه اول برای خلیفه عباسی علامت سؤال بر جای می گذاشت.

پایان مناسبات یعقوب با دستگاه خلافت عباسی :

یعقوب بسیار کوشش کرد که مناسبات خود را با خلیفه محفوظ نگاهدارد او قسمت عمدهٔ غنائم کابل را که از بتخانه‌های رتیلان آورده بود و بتهای سنگین از طلا و نقره بودند به حضور خلیفه فرستاد که خلیفه نیز به نوبه خود به آستانه کعبه تقدیم کند. او گروهی از علویان را در گرگان و مازندران دستگیر کرد به حساب اینکه چون مخالفان خلیفه عباسی هستند یک امتیاز سیاسی به خلیفه داده باشد. او مکاتبات بسیار با خلیفه داشت از سفرای خلیفه با احترام تمام خودش و اقوامش پذیرائی می‌کردند و سفیر را در خانه بنی عم خود از هر بن یحیی جای داده بود. و روز که سفیر خلیفه به خدمت او آمد، دو رکعت نماز شکر گذاشت.

اما هیچکدام ازین تدبیرها موافق تقدیر نیامد، و کار به اختلاف و مکاتبات تند رسید. تا اینکه نهایتاً به لشکرکشی یعقوب به خوزستان و بغداد انجامید اما اجل به وی مهلت نداد و به بغداد نرسیده بر اثر قولنج به دیار باقی شتافت.

نتیجه :

یعقوب، هر چه بود، پایه‌گذار استقلال ایران بود، و به همین سبب در محافل سیاسی عرب و عجم، جای خاص و موقعیت ممتازی دارد، و فرنگیها هم می‌گویند: «هر انسانی بر اساس دشمنانی که دارد مورد قضاوت قرار می‌گیرد نه به خاطر دوستانی که دارد...»

و اینک سیستان این یادگار یعقوب و رستم و دیگر سرداران تاریخی و اسطوره‌ای کشورمان را می‌توان همچنان آباد و آزاد از غیرنگه داشت، و پیشنهادات ارائه شده در بخش اول این مقاله نیز می‌تواند در این جهت رهگشا باشد.

منابع و پی‌نوشتها

- ۱- در حالی که آن روز نه هیرمند را دیده بودم نه زابل را.
- ۲- از زابل تا زاهدان ۲۱۶ کیلومتر و از زاهدان تا بم ۲۲۰ کیلومتر و از بم تا کرمان ۲۰۰ کیلومتر یعنی مجموعاً حدود ۶۵۰ کیلومتر راه است، از شهد (خبیص) نیز بعد از کندن تونل بیش از ۱۱۹ کیلومتر فاصله است.
- ۳- مار در بتکده کهن، ص ۷۱.
- ۴- ابن عمرولیث در مدت کوتاه حکومت خود آثار بسیار به جا گذاشت و به قول تاریخ سیستان «هزار رباط کرد، و پانصد مسجد آدینه و مناره کرد دوز پلها و میل‌ها بیابان» (ص ۲۶۸)، و یکی از آن مسجدها مسجد عتیق‌است در شیراز، و قناتی که در سیرجان کنده بود.
- ۵- تاریخ کرمان، چاپ چهارم، ص ۶۲۴.
- ۶- بختری شاعر، به رافع بن لیث کنیه ابویوسف داد و رافع برای او بیست هزار درهم صلّه فرستاد. مقصود ظاهراً بیان زیبایی او بوده. بعدها عمرولیث سر همین رافع بن هرثمه را به هدیه پیش خلیفه المتعضد فرستاد.
- ۷- تذکرة الشعراء، چاپ خاور، ص ۲۶.
- ۸- المعجم، تصحیح مرحوم قزوینی و مدرس رضوی، ص ۸۴.
- ۹- تاریخ سیستان، ص ۱۳۱ و ۲۷۵.
- ۱۰- گویا خانواده معززی‌ها هم در گرگان خود را منسوب به یعقوب لیث می‌دانند. آیا این انتساب ربطی به سفر یعقوب در گرگان داشته؟ آیا آنان از خانواده‌های مهاجر سیستان هستند؟
- ۱۱- یکی از بهترین مقالات را در مورد نیروی نظامی صفاریان، پروفیسور باث ورث انگلیسی نوشته (۱۹۶۸م.) و در مجله آریانای افغانستان توسط غلام سرور همایون ترجمه شده است.
- ۱۲- هر من ۶ رطل است و هر ۸ رطل یک صاع و هر ۱۲ صاع یک قفیز، البته در خراسان میزان سنجش من با سایر جاها تفاوت داشته و هر قفیز نیشابور حدود ۹/۵ من وزن داشت و بنابراین حدود ده هزار من می‌شود.
- ۱۳- درین مورد رجوع شود به حماسه کویر، ص ۶۹۰ و حضورستان ص ۴۱۹.
- ۱۴- سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۴۷۳.
- ۱۵- ایضاً، ص ۲۵۶، نقل از یادداشتهای گیلانتز ارمنی.
- ۱۶- تاریخ سیستان، ص ۲۱.
- ۱۷- متوسط دبی رودخانه در محل سد کهک ۲۵۴۶ میلیون متر مکعب است. البته در سال.
- ۱۸- سیستان‌نامه، ابرج افشار سیستانی، ص ۵۰.
- ۱۹- اگر این روایت صحیح باشد، گناه آن از من است که سالها پیش در مقاله‌ای نوشتم که گویا در چین رودخانه زرد یک ماهی هست که علف می‌خورد و بزرگ می‌شود و احتمالاً برای من مینا

- تخم آن ماهی را آورده و در هامون انداخته اند .
- ۲۰- Haetumant مقاله دکتر علی اکبر جعفری ، مجله یغما ، سال ۲۹ ص ۵۳۶ .
- ۲۱- سیستان نامه ص ۴۵ نقل از گزارش « اکافه » درباره رودخانه های آسیا . هم چنین کتاب رودخانه های ایران « سازمان برنامه ص ۵۸۱ .
- ۲۲- سیستان نامه ، ص ۵۵ ، سال مشروطیت ایران ۱۹۰۵=۱۳۲۳ ه .
- ۲۳- الاصفهان ، به کوشش عباس نصر ، ص ۵۰ .
- ۲۴- از پاریز تا پاریس ص ۶۶ ، نقل از سرگذشت مسعودی .
- ۲۵- روزنامه کیهان ۳۰ شهریور ۱۳۵۷ ص ۲۸ .
- ۲۶- از سیر تا پیاز ، ص ۴۵۶ ، دو ثلث محصول به عنوان «پاگاو» به کشاورز داده می شود . یک ثلث اجاره زمین است ، چون همه زمین ها متعلق به دولت است . آن گاو که من در دانشگاه زاهدان دیدم و خود به اندازه یک فیل کوهاندار بود ، به نظر من ، بیش از دو ثلث حق کشت دارد .
- ۲۷- تاریخ سیستان ، ص ۱۸۶ ، و این در سال ۲۲۰ ه / ۸۳۵ م . بود پانزده سال قبل از روی کار آمدن یعقوب .
- ۲۸- دکتر منزوی فعلاً در دانشگاههای آلمان مدرس است .
- ۲۹- سیستان نامه ، ص ۵۸ .
- ۳۰- از نقشه غلامعلی بهار .
- ۳۱- از سیر تا پیاز ، ص ۳۶۰ ، سلجوقیان و غز در کرمان ، چاپ دوم ، ص ۲۴۶ .
- ۳۲- هم باد و هم خاک درین امر دخیل هستند . خاک را نیم متر می کنند به آب می رسد و مردم را فرا می گیرد . خاک هم آن را همراه می برد . باید قبر هوائی بسازند مثل قبرهای دارالسلام نجف که از آسیب آب و باد در امان باشد .
- ۳۳- جغرافی دشت لوت ، احمد مستوفی ، ص ۵ .
- ۳۴- خبیص تا بیرجند هم ۳۰ کیلومتر فاصله دارد و با این اقدامات نه تنها از بن بست خارج می شود ، بلکه در چهارراه قرار می گیرد ، راهی به بیرجند ، راهی به زابل ، راهی به کرمان ، راهی به نورماشیر .
- ۳۵- شعر از ظهیر فاریابی .
- ۳۶- می دانم که لبخند خواهید زد و خواهید گفت : تنها همین مانده بود که به خاطر باستانی ، دریاچه هیرمند را سوراخ کنند به طرف کرمان . عرض می کنم برای رفتن آب به جایی که به پای خودش می رود هرچه خرج کنید بازده دارد ، و برای بردن آب از جایی به جایی یا تلمبه هر چه پول بدهید دود شده است که آن یک پیوسته است و این یک وابسته . و از قدیم گفته اند : پیوسته دگر باشد و وابسته دگر ...
- ۳۷- مقاله دکتر محمد حسین پاپلی یزدی ، مجله تحقیقات جغرافیایی ص ۷۱۵۴ .
- ۳۸- مقاله دکتر پاپلی ص ۵ ، اما در بعض سالها ، اواخر تابستان ، این دبی آب از ده متر مکعب

در ثانیه هم کمتر می شود .

۳۹- خارخانه؛ همان کولر امروزی خودمان است. منهای برق ، نیروی آن را باد نامین می کند ، و آب آن از کابل می رسد .

به عمر خود هر آنکسی ندیده خارخانه را نبرده کیف زندگی ، نه لذت زمانه را شعر از آقای کاشانیچی افسر بازنشسته است که در زابل گفته ، در متن کتاب من آن را از قول مرحوم بلمیر نقل کرده ام .

۴۰- حاج محمد خان پسر وکیل الملک که در پاریس دم تحصیل کرده بود ، آدم ساده ای بود هم او بود که وقتی از عجایب فرنگ از او سؤال کردند گفته بود : عجیب ترین چیزی که آنجا دیدم بچه های سه چهار ساله ، مثل بلبل ، فرانسه حرف می زدند اما مورد اشاره آنجاست که وقتی می خواست در یکی از باغهای پدرش تأسیساتی درست کند . قرار بود مقداری خاک از باغ بیرون ببرند که آبیگر شود . گفته بود : یک راه هم این است که چاهی در باغ بکنیم و خاک ها را بریزیم توی آن . گفته بودند : ولی خاکهای از چاه درآمده را چه کار کنیم ؟ گفته بود : راه دارد ، یک چاه دیگر بکنید و آن خاک ها را توی چاه دوم بریزید . حالا مخلص هم شک دارم که با کندن امثال چاه نیمه آیا کار سیستان رو به راه می شود ؟ هر چند قضیه کندن کانال و تونل مخصص هم در زیر کوه غرب سیستان ، کمتر از چاه حاج محمد خان نیست !

۴۱- جغرافیای نظامی ایران ، کویرهای مرکزی ، سرلشکر رزم آرا . ص ۴۱ .

۴۲- سالها پیش مهندسین روسیه پیشنهاد کردند که آب رودخانه پجورا به وسیله سدّ و تونل سرازیر شود به رودخانه توبول . این پجورا خودش یک دریایی است که به دریای یخ قطب شمال می ریزد ، اگر این کانال کنده شده بود و پولهای را که پنجاه سال روسه خرج بمب اتمی و موشک کردند ، و آخر کار هم باید همه آنها را تشری بریزند اگر صرف کندن این کانال و برگرداندن رودخانه به دشتهای قزاقستان می شد امروز صحرای قزل قوم و اورگنج تبدیل به باغستان بهشت شده بود و سرزمین بیابانی به اندازه نصف اروپا می شد تماماً باغ و بستان و می توانست دویست میلیون آدم را نان دهد . در حالی که امروز ده پانزده میلیون آدم گرسنه را به جان هم انداخته است .

۴۳- حماسه کویر ، چاپ دوم ص ۱۶۷ .

۴۴- تاریخ سیستان ، تصحیح مرحوم بهار ، ص ۲۳۵ .

۴۵- اختلاف شمارش سالها برای این است که بعضی ها اصولاً الموفق را جزء خلفاء نیاورده اند . زامباور شروع کار معتضد را در رجب ۲۷۹ هـ / ۸۹۳ م . نوشته و نامی از موفق نمی برد . علت آن است که معتضد به عنوان جنون در زندان برادرش بود و بالنتیجه حیات داشت ، ولو آنکه کارها را موفق انجام می داد و موفق هم البته یک سال قبل از روی کار آمدن معتضد در گذشته ، در حالی که گویا معتضد هنوز حیات داشته و در زندان بوده . حرف این اثر بر این مبناست . ولی ما پارزیهامی گوئیم : « خر ، مال کی است ؟ مال کسی که سوارش است ! » خلافت به هر حال در دست موفق بود .

۴۶- سالوک (= صعلوک) به معنی عیار و تردست و طرار است و چون « صاد » دارد بعضی

تصور کرده اند عربی باشد، اما به عقیده من همان کلمه چالاک فارسی است که ج آن تبدیل به ص شده از مقوله چوگان = صوغان، چین = صین .

معنی آن نیز روشن است . اصولاً در تاریخ ما خربندگان موقعیت های مهم یافته اند: کوروش چنین بود، محمد مظفر راهدار بود، شمس الدین تازیکو (نازکو) شتردار بود و بیست هزار شتر از او یک بار دزدان بردند . این ها چون بر راهها مسلط بودند و وسیله نقلیه داشتند و پول و ارز خارجی در دسترس آنان بود خیلی زود می توانستند حکومت شهرها را به دست آورند . این خلکان نیز می نویسند که یعقوب روینگر بود و برادرش عمرو مکاری بود و چارپا کرایه می داد . آنها در واقع نسل اول کامیون داران امرزی بودند .

۴۷- مجمل فصیحی خوانی ، ج ۱ ص ۳۴۷ .

۴۸- تاریخ سیستان ، ص ۲۴۷ .

۴۹- اصولاً خلفای عباسی به تدریج می خواستند با انتخاب وزیران و کارگزاران شیعی تا حدودی دکتربین شیعه را در جامعه اسلامی به صورت کم رنگ تزریق کنند . هلاکو و خواجه نصیر که آمد، دیگر: غم عشق آمد و غم های دگر پاک ببرد .

۵۰- یعقوب به ساریه طبرستان وارد شد لثمان بقین من رجب سنة و مائین ماه اردیبهشت ، روز هرزده ... (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء ، حمزه اصفهانی ، ص ۱۵۲) ۲۲ رجب ۲۶۰ هـ / ۱۴ مه ۱۸۷۴ م . تفاوتیم امروز آنرا برابر ۲۴ اردیبهشت ضبط کرده اند . بنابر اختلاف تقویم گرگوری .

۵۱- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ص ۲۴۶ .

۵۲- ما می دانیم که در اروپا هم شارل مارتل را به دلایل ثبات و پافشاری او ملقب به «چکش» کرده بودند . (ریل دورانت ، ج ۱۲ ، ص ۲۲۴) .

۵۳- غلامرضا سازور ساردونی .

۵۴- دانشنامه مزدیسنا ، جهانگیر اوشیدری ، ص ۳۳۴ .